



گنج باارزش امام هادی(ع)

به یک مالزیایی در حج

یکی از همکاران بعثه رهبر معظم انقلاب گزارش کرد:

روز چهارشنبهای که تولد امام هادی(ع) بود، پس از نماز ظهر به حرم رفتیم. در مسیری که می‌رفت متوسل به حضرت موسی بن جعفر، امام رضا، حضرت جوادالامنه و امام هادی(علیهم‌السلام) شدم و به طور خاص به امام هادی عرض کردم: مولای من! توفیقی نصیب فرماید تا امروز با کارم دل منامرم. فاطمه زهرا(س) را شاد کنم و کار آن روز خود را هدیه به آن بزرگواران کردم. خود را به خداوند سپردم تا خود مرا هدایت نماید که به کدام سو بروم،

با که سخن بگویم، چه بگویم و…

به طبقه دوم رفتم. برخلاف هر روز که کنار پاکستانی‌ها می‌نشستم، آن روز کنار یک مالزیایی نشستم. گویی ندایی در درونم می‌گفت با ایشان سخن بگو. پس از معارفه ابتدایی، از رشته تحصیلی و شغل پرسید. گفتم: دکتری ادیان و عرفان دارم و استادیار دانشگاه هستم.

پرسید: آیا در مورد طریقت تحقیق داشتید؟

گفتم: بله.

گفتم: نظر شما درباره طریقت چیست؟

گفتم بسیاری از فرق صوفیه به انحراف رفته و می‌روند. مهم‌ترین خطای ایشان این است که به شریعت توجه نمی‌کنند. امکان ندارد که انسان بدون توجه دقیق به شریعت الهی به قرب پروردگار نائل شود. در تأیید صحبت من گفتم: دوستم مرا به جلسات فرقه نقشبندیه در مالزی برد، در آن جا دیدم شیخ این فرقه با خاترباها مرید، دست می‌دهد. این کار حرام است. مرید، حق سبّال و جواب از خود ندارد. به ایشان گفتم می‌شود ایمان بیابورد و چیزی نپرسید و یا اینکه صاحب‌خانه برای ایشان در ظرف نقره‌ای غذا آورد و ایشان خوردند. مگر این کار حرام نیست؟ گفتم: بله، این همان نکته ظریفی است که به شما گفتم.

از حرف‌های ایشان متوجه شدم که دغدغه‌های معنوی دارند و طالب حقیقتند. مشغول قرآن خواندن شد. نیروی مرا در کنار او نگه می‌داشت. در فرصت مناسب به او گفتم: سراسر حج، معنویت است. فیض و رحمت الهی همه جا در دربر گرفته است. ما باید موانع را از درون خود برداریم تا بتوانیم این معنویت و رحمت الهی را دریافت کنیم و یکی از مهم‌ترین موانعی که مانع دریافت فیض و رحمت الهی می‌شود، بدگمانی و بدبینی به مسلمانان است. خوب است اگر انسان نکته‌ای را نمی‌داند، بپرسد و تحقیق کند و سپس داوری کند.

نگاه عمیقی کرد و به فکر فرو رفت و سپس گفتم: من سؤالاتی دربارهٔ شیعیه دارم. و سپس سؤالات خود را دربارهٔ تحریف قرآن، جانشینی پیامبر، جایگاه صحابه نزد شیعه و… پرسید.

بسیار روشن و تیز بود و اگر پاسخی موجه و قابل دفاع بود، می‌پذیرفت و در نهایت از پاسخ‌ها اظهار رضایت کرد و گفت: من می‌دانم بسیار مضحک است که می‌گویند شیعیان، علی را نبی می‌دانند یا می‌گویند شیعیان معتقدند که جریرشل، اشتباه کرده است.

با اینکه حدوداً چهار ساعت از گفت‌وگو ی ما می‌گذشت، مشتاق شنیدن بیشتر بود.

به او گفتم: به نظر می‌رسد شما خیلی دغدغهٔ معرفت پروردگار را دارید و حتماً از او طلب کردید تا شما را به خود نزدیک کند؟
اشک می‌ریخت و می‌گفت: همین‌طور است که شما می‌گویید و یادداشت‌های خود که در روز عرفه نوشته بود بیرون آورد و به من نشان داد که چگونه عاجزانه از خداوند، طلب معرفت کرده است!

گفتم: می‌خواهی راه میان‌بر را به شما نشان بدهم؟

مشاققتا گفتم: بله.

گفتم: در معرفت پروردگار، معرفت اهل بیت(ع) و ولایت ایشان است.

گفت: ولایت یعنی چه؟
او ولایت را بیان کرد.م ولایت مطلقهٔ الهی را برایش توضیح دادم. معنای «ولّٰی» و اینکه ولایت رسول خدا چه ارتباطی با ولایت «الله» دارد و در مرتبهٔ بعد «والذّین امنوا…» از توضیح ادم، که با توجه به قیودی که آیه بیان می‌فرماید فقیهٔ عمومی نیست و شخیصه است.

بعد پرسیدم: خب، مصداق این فقیهٔ شخیصه، کدام شخص است که این آیه در حقش نازل شده است و ولایتش در طول ولایت رسول خدا و خداوند است و به بیان دیگر، همهٔ این ولایت‌ها مراتب یک حقیقت است؟ گفت: نامی.

منتخب تفسیر الطبری همراهم بود. ذیل آیهٔ ۵۵ از سورهٔ مائده را نشانیش دادم که می‌گوید: برخی گفته‌اند «وَلَوْلَی عَلَیْ بَنیِ اٰدَمَ طَلَبُ مَرْءٍ بِمَرْءٍ» «والذّین امنوا…» از توضیح ادم، که با توجه به قیودی که آیه بیان می‌فرماید فقیهٔ عمومی نیست و شخیصه است.

بعد پرسیدم: خب، مصداق این فقیهٔ شخیصه، کدام شخص است که این آیه در حقش نازل شده است و ولایتش در طول ولایت رسول خدا و خداوند است و به بیان دیگر، همهٔ این ولایت‌ها مراتب یک حقیقت است؟ گفت: نامی.

منتخب تفسیر الطبری همراهم بود. ذیل آیهٔ ۵۵ از سورهٔ مائده را نشانیش دادم که می‌گوید: برخی گفته‌اند «وَلَوْلَی عَلَیْ بَنیِ اٰدَمَ طَلَبُ مَرْءٍ بِمَرْءٍ» «والذّین امنوا…» از توضیح ادم، که با توجه به قیودی که آیه بیان می‌فرماید فقیهٔ عمومی نیست و شخیصه است.

بعد پرسیدم: خب، مصداق این فقیهٔ شخیصه، کدام شخص است که این آیه در حقش نازل شده است و ولایتش در طول ولایت رسول خدا و خداوند است و به بیان دیگر، همهٔ این ولایت‌ها مراتب یک حقیقت است؟ گفت: نامی.

منتخب تفسیر الطبری همراهم بود. ذیل آیهٔ ۵۵ از سورهٔ مائده را نشانیش دادم که می‌گوید: برخی گفته‌اند «وَلَوْلَی عَلَیْ بَنیِ اٰدَمَ طَلَبُ مَرْءٍ بِمَرْءٍ» «والذّین امنوا…» از توضیح ادم، که با توجه به قیودی که آیه بیان می‌فرماید فقیهٔ عمومی نیست و شخیصه است.

بعد پرسیدم: خب، مصداق این فقیهٔ شخیصه، کدام شخص است که این آیه در حقش نازل شده است و ولایتش در طول ولایت رسول خدا و خداوند است و به بیان دیگر، همهٔ این ولایت‌ها مراتب یک حقیقت است؟ گفت: نامی.

منتخب تفسیر الطبری همراهم بود. ذیل آیهٔ ۵۵ از سورهٔ مائده را نشانیش دادم که می‌گوید: برخی گفته‌اند «وَلَوْلَی عَلَیْ بَنیِ اٰدَمَ طَلَبُ مَرْءٍ بِمَرْءٍ» «والذّین امنوا…» از توضیح ادم، که با توجه به قیودی که آیه بیان می‌فرماید فقیهٔ عمومی نیست و شخیصه است.

بعد پرسیدم: خب، مصداق این فقیهٔ شخیصه، کدام شخص است که این آیه در حقش نازل شده است و ولایتش در طول ولایت رسول خدا و خداوند است و به بیان دیگر، همهٔ این ولایت‌ها مراتب یک حقیقت است؟ گفت: نامی.

منتخب تفسیر الطبری همراهم بود. ذیل آیهٔ ۵۵ از سورهٔ مائده را نشانیش دادم که می‌گوید: برخی گفته‌اند «وَلَوْلَی عَلَیْ بَنیِ اٰدَمَ طَلَبُ مَرْءٍ بِمَرْءٍ» «والذّین امنوا…» از توضیح ادم، که با توجه به قیودی که آیه بیان می‌فرماید فقیهٔ عمومی نیست و شخیصه است.

بعد پرسیدم: خب، مصداق این فقیهٔ شخیصه، کدام شخص است که این آیه در حقش نازل شده است و ولایتش در طول ولایت رسول خدا و خداوند است و به بیان دیگر، همهٔ این ولایت‌ها مراتب یک حقیقت است؟ گفت: نامی.

منتخب تفسیر الطبری همراهم بود. ذیل آیهٔ ۵۵ از سورهٔ مائده را نشانیش دادم که می‌گوید: برخی گفته‌اند «وَلَوْلَی عَلَیْ بَنیِ اٰدَمَ طَلَبُ مَرْءٍ بِمَرْءٍ» «والذّین امنوا…» از توضیح ادم، که با توجه به قیودی که آیه بیان می‌فرماید فقیهٔ عمومی نیست و شخیصه است.

شجاعت که به معنای پیروی کردن نیروی خشم و انتقام از نیروی خردمندی در اقدام بر کارهای مهم و تشوش نداشتن در انجام دادن آن است، یک فضیلت بسیار مهم انسانی است که عقل و شرع بر آن تأکید دارند. شجاعت از خصلت‌های مهمی است که پیامبران بزرگ به آن ارسته بوده و امامان(ع) و به‌ویژه امیرمومنان(ع) و امام حسین(ع) و حضرت ابوالفضل‌العباس بدان اشتها دارند.

بروز و ظهور شجاعت در زندگی فردی و اجتماعی موجب می‌شود که انسان شجاع از اعتدال خاصی برخوردار شود که وی را از تسلط خشم به شکل تهورآمیز باز می‌دارد و از سوی دیگر اجازه نمی‌دهد تا گرفتار ترس شود. از این رو شجاع و بی‌باک را انسانی معتدل می‌شناسند که میان بی‌بروایی و پروا جمع کرده است. پس نه ترسو و بزدل است و نه بی‌پروا و متهور و در خانه و جامعه به بهترین شکل تحت مدیریت عقل و نه هیجانات نفسانی رفتار می‌کند.

نویسنده در این مطلب جایگاه و ارزش فضیلت شجاعت و چگونگی پیدایش آن و آثار آن در زندگی را تبیین کرده است.

بی‌باکی، میانه‌روی در رفتار

انسان شجاع و بی‌باک، انسانی است که نیروی عقل، قوای او را مدیریت می‌کند. از همین رو چنین انسانی را انسان معتدل می‌شناسند؛ چرا که عقل به اعتدال و میانه‌روی در هر کاری فرمان می‌دهد. انسان‌ها دارای قوای سه‌گانه شهوت، غضب و عقل هستند. دو امر نخست مرتبط با نفس انسان است. به این معنا که انسان‌ها برای تأمین نیازهای مادی جسم و امور دیگر، دارای قوهای هستند که به آن قوه شهوانی گفته می‌شود. این قوه آدمی را به تأمین نیازهای مادی ترغیب و وادار می‌کند. از سوی دیگر قوه غضب نیز دارد که عامل تأمین امنیت اوست؛ چرا که اگر چنین قوای او اختیار آدمی نبود، نمی‌توانست از وجود خود دفاع کرده و امنیت جانی خود را تأمین کند.

چنان‌که گفته شد، شجاعت رفتاری عقلانی است که انسان با بهره‌گیری از قوه غضبی خود در پیش می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد که قوه غضب تحت مدیریت عواطف و احساسات، هیجانات شدیدی را متحمل شده و فعالانه یا منفعلانه تهور ورزد و خود را به آب و آتش زند یا ترسو گردد و بزدلانه از حق و حقوق خود یا جان و مال و عرض خود و کسانی که مسئولیت آنان را به عهده دارد، عقب‌نشینی کند.

اجتماعی موجب می‌شود که انسان شجاع از اعتدال خاصی برخوردار شود که وی را از تسلط خشم به شکل تهورآمیز باز می‌دارد و از سوی دیگر اجازه نمی‌دهد تا گرفتار ترس شود. از این رو شجاع و بی‌باک را انسانی معتدل می‌شناسند که میان بی‌بروایی و پروا جمع کرده است. پس نه ترسو و بزدل است و نه بی‌پروا و متهور و در خانه و جامعه به بهترین شکل تحت مدیریت عقل و نه هیجانات نفسانی رفتار می‌کند.

بنابراین، مهم‌ترین عامل ایجاد شجاعت، عقل آدمی و مدیریت آن است. در حقیقت انسان خردورز، با بهره‌گیری از قوه غضبی و مدیریت آن، رفتاری را در برابر دشمن و خطر در پیش می‌گیرد که از آن به شجاعت تعبیر می‌شود که رفتاری معتدل است. (نگاه کنید: جامع‌السعادات، نراقی، ج ۱، ص ۲۴۲ و ۲۴۳) از این رو امیرمومنان علی(ع) در تعریف شجاع و شجاعت به عقل توجه می‌دهد و می‌فرماید: لا شُجْعَ مِنْ لَبِیبٍ؛ شجاعت تر از خردمند، وجود ندارد. (غررالحمک، ج ۶، ص ۳۷۳، ح ۱۰۵۹۱) آن حضرت(ع) همچنین در بیان رابطه شجاعت و عقل به این مسئله اشاره می‌دهد که مهم‌ترین آفتی که شجاعت بدان دچار می‌شود، نادیده‌گرفتن دوراندیشی است. شکی نیست که دوراندیشی برخاسته از خردورزی انسان است. پس کسی که شجاعی را بی‌عقل و نادیده‌گرفته‌شده می‌داند، آن حضرت(ع) می‌فرماید: اَفُتْرَ الشُّجَاعُ إِضَافَةً لِلْعَزَمِ؛ اگر شجاعت، فروگذاشتن دوراندیشی است.(غررالحمک، ج ۳، ص ۱۰۵، ح ۳۹۲۸)

شجاعت و عوامل پیدایش آن

حسین میرزازاده

از نظر قرآن شجاعت واقعی را می‌بایست در کسانی جست‌وجو کرد که به خدا ایمان دارند (آل عمران، آیات ۱۷۳ و ۱۷۵؛ مائده، آیه ۲۳؛ احزاب، آیات ۲۲ و ۲۳) و تنها از خداوند (مائده، آیه ۳ و ۲۳ و ۴۴؛ احزاب، آیات ۳۷ و ۳۹) و روز رستخائیز و حساب و کتاب آن روز هراسان هستند و هیچ ترسی از دیگری ندارند.(احزاب، آیه ۳۹) به سخن دیگر، شجاعت واقعی افزون بر سسله و حاکمیت عقل، در باورهای مردم نهفته است؛ زیرا باور به آفریدگاری و پروردگاری خداوند و روز رستخائیز موجب می‌شود تا انسان تنها حقیقتی را شایسته ترس و خشیت بداند که باید پاسخگوی او باشد و برای روز رستخائیز رفتارها و نیات و اعمال خود را تنظیم کند.

البته در این میان نمی‌بایست از نقش توکل به خدا(مائده، آیه ۲۳؛ هود، آیات ۵۳ تا ۵۶) و باور به اماندهای غیبی (آل عمران،آیات ۱۲۵ و ۱۲۶؛ انفال، آیات ۱۰ و ۱۱؛ فتح، آیه ۴) چشم‌پوشی کرد؛ چرا که این عوامل موجب می‌شود تا انسان با انگیزه قوی و اعتماد به خداوند در برابر دشمن قرار گیرد و خطر را به جان بپذیرد و بخواهد تا بر او غلبه یابد و شکست دهد یا از گردن خذف نماید.

نقش تمرین در شجاعت
همچنین نمی‌توان از نقش تمرین، آموزش و آماده‌سازی غافل شد؛ چرا که فضایی چون شجاعت تنها با باور و ایمان به دست نمی‌آید بلکه مانند تقوا آدمی به جای اینکه عقلانی، معتدل و پایدار باشد، رفتاریابی برخاسته از هیجانات زودگذر، ناپایدار و همراه با افراط و تفریط است.

بر همین اساس انسان مثلاً هنگامی که بخواهد از قوه غضب خود بهره گیرد، باید تحت تأثیر هیجانات شدید عاطفی و احساسی، تهور و بی‌بروایی می‌ورزد و خود و دیگران را به خطر می‌اندازد، یا اینکه متاثر از فشارهای بیرونی دشمن، راه انفعال در پیش می‌گیرد و به سبب ترس شدید، بزدلانه با وضعیت موجود کنار می‌آید و به طریقی دیگر خود را و دیگران را به خطر می‌اندازد. به سخن دیگر، اگر عقل مدیریت انسان را به عهده نگیرد، عواطف و احساسات انسانی با دو مسیر متفاوت هیجانی یعنی هیجانات فعال و منفعل، مسیر افراط و تفریط را در پیش می‌گیرد و به خود و دیگران آسیب می‌رساند.

اما اگر عقل مدیریت را به عهده گیرد، عواطف و احساسات تحت مدیریت آن مسیر اعتدال را انتخاب می‌کند و با هوشیاری تمام هیجانات را کنترل و مهار کرده و عقالانه رهاکاری برای برون‌رفت از مشکلات برمی‌گزیند.

حدود چهل سال پیش کلاسی داشتم. به این حدیث رسیدیم: «المومن مرأت المومن؛ مومن آینه مومن است.» (بحرالانوار، ج ۷۱، ص ۲۶۸) در خانه بلند شدم مقابل آینه ایتم و گفتم، یعنی چه مومن آینه مومن است؟ به برخی ویژگی‌های آینه رسیدم. گفتم: ۱- آینه فقط زشتی را نشان نمی‌دهد، زیبایی را هم نشان می‌دهد، تو فقط عیب مردم را می‌بینی و خوبی‌هاشان را هم بگو. ۲- آینه مثل ذره‌بین نیست که عیب را بزرگ کند، تو عیب مردم را بزرگ نکن. ۳- آینه بی‌سر و صدا عیب را می‌گوید، تو هم بی‌سر و صدا بگو.

معارف

MaarefKayhan@Kayhan.ir

بنابراین، شجاعت در انسان با تمرین به دست می‌آید و روبه‌رو شدن با حوادث و رخدادها موجب می‌شود تا ترس از دل بیسرون رود و واکنش‌های احساسی و طبیعی موجب تزلزل موقعیت وی نشود. گام نخست در تمرین شجاعت آن است که انسان عقل را بر وجودش مسلط سازد و اجازه ندهد که هیجانات عاطفی و احساسی مدیریت او را در اختیار گیرد و او را به هر سمت و سویی بکشد. از این رو رسول اکرم (صلی‌الله علیه و اله) می‌فرماید:اَلصَّـرْعَةُ كُلُّ الصَّـرْعَةِ الَّذِی یَغْضِبُ فِیْشَدُّ غَضَبُهُ وَیَحْمَرُّ وَجْهُهُ

اگر دو قوه غضب و شهوت تحت مدیریت عقل قرار گیرد، انسان به سادگی به همه خواسته‌های معقول و مقبول و جسمانی و مادی و معنوی و نیز دنیوی و اخروی خود دست می‌یابد؛ ولی از آن‌جا که دو قوه در زندگی دنیا راه فجور و تجاوز و ظلم را در پیش می‌گیرد و به حقوق خود بسنده نمی‌کند، موجب می‌شود که انسان از دایره حاکمیت عقل خارج شود و این هواهای نفسانی باشد که او را مدیریت می‌کند.

بنابراین، مهم‌ترین عامل ایجاد شجاعت، عقل آدمی و مدیریت آن است. در حقیقت انسان خردورز، با بهره‌گیری از قوه غضبی و مدیریت آن، رفتاری را در برابر دشمن و خطر در پیش می‌گیرد که از آن به شجاعت تعبیر می‌شود که رفتاری معتدل است. (نگاه کنید: جامع‌السعادات، نراقی، ج ۱، ص ۲۴۲ و ۲۴۳) از این رو امیرمومنان علی(ع) در تعریف شجاع و شجاعت به عقل توجه می‌دهد و می‌فرماید: لا شُجْعَ مِنْ لَبِیبٍ؛ شجاعت تر از خردمند، وجود ندارد. (غررالحمک، ج ۶، ص ۳۷۳، ح ۱۰۵۹۱) آن حضرت(ع) همچنین در بیان رابطه شجاعت و عقل به این مسئله اشاره می‌دهد که مهم‌ترین آفتی که شجاعت بدان دچار می‌شود، نادیده‌گرفتن دوراندیشی است. شکی نیست که دوراندیشی برخاسته از خردورزی انسان است. پس کسی که شجاعی را بی‌عقل و نادیده‌گرفته‌شده می‌داند، آن حضرت(ع) می‌فرماید: اَفُتْرَ الشُّجَاعُ إِضَافَةً لِلْعَزَمِ؛ اگر شجاعت، فروگذاشتن دوراندیشی است.(غررالحمک، ج ۳، ص ۱۰۵، ح ۳۹۲۸)



از همین رو امیرمومنان علی(ع) پیوند با برخی از قبایل را برای داشتن فرزندان شجاع مورد توجه قرار می‌دهد و با این‌بین(نس) ازدواج می‌کند تا فرزندان شجاعی چون ابوالفضل عباس(ع) داشته باشد. آن حضرت(ع) غیر از وراثت و محیط زیست به تغذیه فرزندان نیز توجه دارد و به عنوان نمونه میوه به را غذایی مهم در ایجاد شجاعت می‌داند و می‌فرماید: اَكُلِ التَّفَّحْلَ فَوَیْهُ لِقَلْبٍ الصَّغِیْفِ وَهُوَ یُطَبِّسُ الْعِمْدَةَ وَیَذِکِّی الْفَوَادِ وَیُشَجِّعُ الْجَبَانَ وَیُخَشِّنُ الْوَلَدَ؛ خوردن به، قلب ضعیف را قوی، مدعه را پاک، ترسو را شجاع و فرزند را زبیا می‌کند. (تحفالعقول، ص ۱۰۱)

شجاعت رفتاری عقلانی است که انسان با بهره‌گیری از قوه غضبی خود در پیش می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد که قوه غضب تحت مدیریت عواطف و احساسات، هیجانات شدیدی را متحمل شده و فعالانه یا منفعلانه تهور ورزد و خود را به آب و آتش زند یا ترسو گردد و بزدلانه از حق و حقوق خود و یا جان و مال و عرض خود و کسانی که مسئولیت آنان را به عهده دارد، عقب‌نشینی کند.

آثار و برکات شجاعت
پیامبران(ع) طبق گزارش قرآن، انسان‌های شجاع و بی‌باکی بودند.(نمل، آیه ۱۰) چرا که بی‌هیچ ترس و باکی به میان مردمان می‌رفتند و رسالت‌های الهی را ابلاغ می‌کردند، در حالی که جانشان در معرض خطر و تهدید بود.(همان و نیز احزاب، آیه ۲۹) در حقیقت وجود شجاعت برخاسته از عوامل پیش گفته در پیامبران(ع) موجب می‌شود تا ایشان بسادگی ماموریت الهی در ابلاغ رسالت را بپذیرند و به میدان خطر بروند و از همه فشارها و تهدیدهای دشمن باکی نداشته باشند.

این همه نکته درونشود بود. حالا قرآن که آدم را دیوانه می‌کند، صبح به قرآن نگاه می‌کنی یک چیزِی می‌فهمی، عصر یک چیزِ دیگر می‌فهمی. مثل چشمه‌ای است که هرچه آبش را برمی‌داری همی می‌جوشد. امیرالمومنین می‌فرماید: قرآن یک دریایی است که دست هیچ‌کس به قعر آن نمی‌رسد، «بحرا لا یَدْرُکُ قعره» که دریا دست هیچ‌کس به آن نمی‌رسد. ما از اسلام پوستش را هم نشناختیم. مغزش که هیچ! ۱- سری در سیره نبوی، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۱۲۴

۳* درس‌هایی از قرآن، ۱۳۹۴/۱۷/۱۲

شجاعان واقعی همین پیامبران(ع) بودند که هم بر نفس مسلط بوده و هم شیطان‌های درونی و بیرونی را به بند کشیده و به جای واهمه از دشمنان از خدا واهمه داشتند و از مخالفت با اوامر صادر شده خداوندی از طریق عقل و وحی می‌ترسیدند. از همین رو با بهره‌گیری از عوامل شجاعت توانستند پیروزی‌های بزرگی را به دست آورند و گمراهان را با همه فشارهای مستکبران و شیاطین هدایت کرده و به مسیر الهی بازگردانند.(همان و نیز بقره، آیات ۱۷۷ و نیز ۲۴۶ تا ۲۵۱)

انسان‌های شجاع هم در پیشگاه خداوند از محبوبیت برخوردارند (آل عمران، آیه ۱۴۶؛ صف، آیه ۴) و هم از نظر مردم؛ چرا که مردم ایشان را به عنوان دارندگان فضیلتی برتر شناخته و آنان را سرمشق خود قرار می‌دهند و یا دست کم نسبت به آنان احترام می‌گذارند هر چند که خودشان بی‌بهره از شجاعت و بی‌باکی باشند.

از نظر خداوند و مردم، افراد شجاع مردمانی صادق و اهل صداقتی هستند که به باورهای خود عمل می‌کنند و هرگز تن به ذلت و خواری بت‌پرستی و رفتارهای زشت و ناپسند و ستمگانه نمی‌دهند. (بقره، آیات ۱۷۷ و ۲۵۸؛ انعام، آیات ۸۰ و ۸۱؛ انبیاء، آیات ۵۱ تا ۶۸؛ اعراف، آیات ۱۲۱ تا ۱۲۶) شجاعت خود به تنهایی دربر گیرنده فضایی چند است. امیرمومنان علی(ع) می‌فرماید:جَبِلْتُ الشُّجَاعَةَ عَلَی ثَلَاثِ طِبَاقٍ، لِّکُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَضِیْلَةٌ لِّیَسَتْ لِاٰخِرِی: التَّشَّاعُ بِالْفَنَسِ وَالْإِنْفَهِ مِنَ الذَّلِّ وَطَلَبُ الذِّکْرِ؛ شجاعت آیه صورت کامل آ در سه چیز حاصل می‌شود و در هر کدام فضیلتی خواهد بود که در دیگری نیست ۱- خودگذشتگی ۲- زیر بار ذلت نرفتن ۳- دوری از شهرت‌طلبی. پس اگر همه آنها جمع شود، شجاعت کامل خواهد بود و صاحب آن، چنان نیرومند می‌شود که هیچ قدرتی او را از پای در نمی‌آورد. (بحرالانوار، ج ۶، ص ۲۲۶)

چراغ راه

باز گشت فریب دیگران به خود
قال الامام علی(ع): «من مکر بالناس، ردّ الله سبحانه مکره فی عنقه».
امام علی(ع) فرمود: هر کس به مردم نیرنگ بزند، خداوند سبحان نیرنگ او را گریبان گیر خودش می‌کند.^(۱)

۱- بحرالانوار، ج ۵، ص ۳۷۷

حکایت خوبان

سه ویژگی هلاک‌کننده انسان

امام باقر(ع) می‌فرماید: سه چیز در هر کس باشد به زبان خود او تمام می‌شود: ۱- نیرنگبازی ۲- عهدشکنی ۳- سرکشی و طغیان و این سخن خداوند است. آن‌جا که می‌فرماید: و نیرنگ بد جز (دامن) صاحبش را نمی‌گیرد. پس بنگر که فرجام نیرنگ آنها چه بود، ما آنها و قوم‌شان را به گلی نابود کردیم، و می‌فرماید: کسی که پیمان شکنند، در حقیقت به زبان خود پیمان می‌شکنند، و می‌فرماید: ای مردم سرکشی شما فقط به زبان خود شما است (در حالی که) شما بهره زندگی دنیا را (می‌طلبید).^(۱)

۱- بحرالانوار، ج ۵، ص ۲۲۹

پرسش و پاسخ

سنت مکر در قرآن

پرسش:

سنتن مکر در قرآن چگونه توصیف شده و خداوند افراد مکر کننده را چگونه به سزای عملشان می‌رساند؟

پاسخ:

مفهوم مکر

واژه مکر در لغت عرب با آنچه در فارسی امروز از آن استفاده می‌شود تفاوت زیادی دارد، زیرا در فارسی مکر به معنی نقشه‌های شیطانی و زاین‌بخش گفته می‌شود، در حالی که در لغت عرب هر نوع چاره‌اندیشی را مکر می‌گویند، اعم از اینکه منظورش خوب یا بد باشد. (مفردات راغب، ص ۷۷۲)

بر این اساس مکر در اصطلاح قرآن اختصاص به نقشه‌های شیطانی و زاین‌بخش که در فارسی امروز استعمال می‌شود ندارد، بلکه هم در مورد نقشه‌های زبان‌بخش و شیطانی و هم چاره‌اندیشی‌های خوب و رحمانی به کار می‌رود. به همین دلیل در قرآن مجید گاهی مکر با کلمه خیر ذکر شده است مانند: «و مکرُوا و مکر الله والله خیرالمکرین» بدخواهان (برای کشتن عیسی) نقشه شیطانی کشیدند، و خدا هم بر دششان نقشه کشید. البته خدا بهترین چاره اندیش‌سان است (آل عمران – آیه ۵۴) و گاهی با کلمه سبئی آمده است مانند: «استکبار فی الارض و مکرالسبئی و لایحیی المکرالسبئی الا باهله» این (دوری آنان از راه خدا) نتیجه روجه تکبرطلبی و نیرنگ‌بازی‌شان بود، نیرنگ رشت فقط دامن صاحبش را می‌گیرد (فاطر– ۴۳) لذا واژه مکر چند بار در قرآن مورد استفاده قرار گرفته که گاهی در مورد مکر کافران و دشمنان پیامبر(ص) به کار رفته است، و گاهی در مورد مکر خدای متعال در برابر کافران و مشرکان حیه‌له. این واژه مکر با ۱۲ اشتقاق آن در ۲۲ و جمعا ۴۳ مرتبه در قرآن کریم استعمال شده است.

اطلاک مکر بد و خدای فریب به خدا

در آیه خیرالمکرین که مکر را به خدا نسبت می‌دهد، منظور از مکر این است که دشمنان حضرت مسیح(ج) با طرح‌های شیطانی خود می‌خواستند جلوی این دعوت الهی را بگیرند. اما خداوند برای حفظ جان پیامبر خود و پیشرفت دین و آیین الهی تدبیر و مکر فرمود، و نقشه‌های آنها را خنثی کرد. (تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۶۶) در همین راستا از امام رضاع) در مورد انتساب خدعه، استهزاء، و مکر به خدا که در قرآن ذکر شده سؤال شد: «آن حضرت فرمودند: خدای عزوجل نه استهزاء می‌کند و نه خدعه و نه مکر، بلکه جزای استهزاء و مکر و خدعه را می‌دهد. (توحید، شیخ صدوق، ص ۱۳۳) بنابراین مکر الهی مختص کسانی است که با خدا مکر و حيله می‌کنند جزایی متناسب با عمل آنها دریافت می‌کنند. این مکر درجاتی دارد که هیچ کس نباید خود را از آن در امان ببیند. چرا که نقش انسان بسیار فریب‌کار است (اعراف- ۹۶) نتیجه اینکه مکر خدا، مکرى نیکو است چرا که جزای مکر شیطانی است. اما مکر انسان رشتنه در پیلیدی او دارد.

علت اینکه از چگونگی مجازات و کفر الهی در این آیات به مکر تعبیر شده، این است که بلاه بر شخص نازل گردیده، بدون آنکه او بداند از ناحیه چه گس می و چگونه بوده است
قرآن نیز می‌فرماید: آنان به گونه‌ای بر نقشه‌های مکارانه خود امیدوارند که فکر شکست را هم نمی‌کنند، اما خافش را می‌بینند. چرا که خداوند مکر کافران را برایشان زینت داده است
هل زین‌للذین کفروا مکرهم» (وعد- ۴۳)

سنت مکر انسان را از نگاه باز می‌دارد
اگر کسی به سنت مکر الهی اعتقاد و باور داشته باشد و یقین کند که هرگونه خدعه و فریبی که برای دیگران به کار می‌برد در درجه اول به شخص خود او باز می‌گردد و آتش آن دامن خودش را می‌سوزاند، به طور قطع همگی سعی می‌کند از این صفت رذیله پرهیز کند و برای دیگران خدعه و حيله به کار نبرد، زیرا مشیت الهی در سنت مکر بر این قرار گرفته که ظالمان و مستکبران نتوانند در مکر و فریب خویش به مقصود برسند. و خداوند مکر آنان را همواره به خوششان برمی‌گرداند. براساس سنت الهی، مکر مستکبران در زمین اگر تأثیری دارد، براساس سنت امهال (مهلت‌دهی) و استدراج الهی است. یعنی خداوند در چارچوب مشیت حکیمانه خود آنان داده تا تأثیری کوتاه مدت و موقت و اندک داشته باشد تا جایی که مکاران گمان کنند در کارشان موفق بوده و نیرنگشان مؤثر واقع شده است (فاطر – ۴۳).



هدف و استخدام وسیله برای رسیدن به آن
باید مقدس باشد

یکی از راه‌هایی که از آن راه بر دین از جنبه‌های مختلف ضربه وارد شده است، رعایت نکردن این اصل است که ما همان‌طور که هدفمان باید مقدس باشد، وسایلی هم که برای این هدف مقدس استخدام می‌کنیم، باید مقدس باشد. مثلاً ما نباید دروغ بگوییم، نباید غیبت کنیم، نباید تهمت بزنیم، نه فقط برای خودمان نباید دروغ بگوییم، (بلکه) به نفع دین هم نباید دروغ بگوییم، یعنی به نفع دین هم نباید بی‌دینی کنیم، چون دروغ گفتن بی‌دینی است^(۱)

۱- سری در سیره نبوی، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۱۲۴

صفحه معارف روز‌های: **شنبه ،یک‌شنبه**
سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ – ۳۳۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir